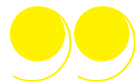


از صبح نشسته پای تبلت داده چقدر هزینه نت

پیژامه اوست با پتو ست هر شب بکند رژیم را چنج



دلاوران فجازی

زهرا فرقانی
شاعر

با چند ترانه مطمئن
با وعده وعید چند شومن
القصه برای رقص و بوسه
شد شعله انقلاب روشن

احسنت! حقوق زن فزون شد
چون سطل رژیم سرنگون شد

عنوان «شریف» اعتبارش
الواتی و فحش افتخارش
لقمان حکیم فکش افتاد
آموخته بس ادب کنارش

تا فتح نموده سلف، فوراً
رفته به مصاف دوغ میهن

پیژامه اوست با پتو ست
از صبح نشسته پای تبلت
هر شب بکند رژیم را چنج
داده چقدر هزینه نت

چون سیو نشد، نوشت لطفاً
من را بکشید سرور من

انگار به رغم این اراده
در فال قیام موفتاده
پلدا شد و سهم این برانداز
شد ماست موسیر و چپیس ساده

از بس که شده ست تخس و اوباش
گردن نگرفته است باباش

با این همه جهل و ابتدالش
می برد نه شب اشغالش
مشمول دعای خیر مادر
شد حین قیام، خوش به حالش

چون کرد دعا اثر سرانجام
ناگاه گرفت در ون آرام

حناق شده است در کلوش
در حبس تمام آرزویش
می گفت نه، شکسته پام
با نه، تو بگو خط اتویش

همراه شکنجه، شد نمک گیر
با ارده عسل، کباب و سرشیر

در بند رفیق او منوچهر
می گفت که با شعبده و سحر
برگشته به کاخ خویش از قبر
یک روز شهنشه از یامهر

افسوس نمود سگته فوراً
با دیدن رشد راه آهن

آن دیگری گیمز کلنز است
فالوور پیج های فنز است
آورده مدال رشته آش
کلاتم این قیام طنز است

تا با قمه زد اتک و گرخید
بیچاره به گور خویش خندید

حالا که فضا شدهست آرام
هشتگ زده اند نه به اعدام
در حال درختان ولیعصر
فریاد کشیده اند: برکام

پر ریخت دلوار فجازی
چون با دم شیر کرد بازی

چادر ز سر زنان ستانند
عمامه به مسخره، براندن
تعطیلی و اعتصاب زوری
شادی و نشاط هم قدغن

در قبله غرب هم عزیزان
این دیکتاتوری ست، مرگ بر آن

آن گاو که ارباب جدید است
درگیر جنازه و اسید است
این سوی ز استرس تل آویو
یک چند به دور خود تنیده است

تا قدس رها شود ز دشمن
آرام نیکگیریم عمرا

یک شهر شهید گشته تقدیم
تا ثبت شود چنین به تقویم
«جمهوری اسلامی ایران»
حاشا که شود به ظلم، تسلیم

کی باز رسد به دست شاپور
پشتک بزند اگر چه صد چور

گر ساعت کار، وقت خواب است
یا سیستم بانک مان خراب است
این ماندن با هزار مشکل
از معجزه ۲های انقلاب است

جو بایدن گیج و پرت و جلن
تورو سته، دوج دالیم اصن



طراح: سید مهدی موسوی / طنزپرداز

گرگ بازار ارز

امین شفیعی
شاعر

بوالعجب قصه را شنیدستی؟
که همین خانه بخل دستی

آدمی بود غایت خنگی!
داشت سیکلی به زور اردنگی

نه سواد و نه عقل و هوشی داشت
توی نت فالور فروشی داشت

یکهو کانال فالو افزایشی
شد کانال دلار فردایی

خانه خویش را سپس بفروخت
کرد آن را دلار و پس اندوخت

چون که نرخ دلار اوج گرفت
بی سواد بدون عقل خرفت

اندکی با دلار بازی کرد
توی کانال، نرخ سازی کرد

عده ای در کانال او نگران
پی سیگنال هاش ارز خران!

ارزها را به هر کدام انداخت
رفت و کانال «بورس وی آی پی» ساخت

سهم های بی ارزش کوچک
توی کانال او شدند بزرگ

سهم خود را فروخت، حالی کرد
سهم با سر فتاد و خالی کرد

بعد از آن رمز ارز سیگنالید
باز در اوج کوین را خالید

ما همینطور مانده هاج و واج
فک ما باز از این همه تاراج

که فقط با همین دو واژه سواد
ثروت خلق را دهد بر باد

آی کیویی درون مغزش نیست!
آن که دنبال اوست دیگر کیست!

توی جمع اساکل و آچال
شود این شخص کم خرد زترال

حکایت روباه و زاغ کلاس دوم و قالب پنی لیقوان چه روباهی پنی مراقورت داد!

بهزاد توفیق فر
طنزپرداز

«... هرچی خروسی درددل می کرد، زاغی هیچ جوابی نمی داد. نه اینکه زاغی بی ادب بود یا خدای نکرده ناتوان جسمی - حرکتی، نه! زاغی طفلک یک قالب بزرگ پنی لیقوان توی منقارش داشت و نمی توانست حرف بزند...»

دستت، دو کلام حرف بزن، پوسیدیم. زاغی همین کار را کرد ولی تا آمد جواب خروسی را بدهد، روباهی رسیده بود پای درختی و از آنجا که دفعه قبل، هیچ برخورد قضائی (یا غذایی) با او نشده بود، لذا دوباره شروع کرد همان شعر قبلی را خواندن که: گر خوش آواز بودی و خوشخوان، من همونم که دفعه پیش، یک حلب لب به لب پُر از پنیر بهت دادم، یه دهن آواز بخون تا نبودی بهتر از تو در مرغان!

زاغ می خواست قارقار کند، یا که همینجوری پنیرش دستت، دو کلام حرف بزن، پوسیدیم. زاغی همین کار را کرد ولی تا آمد جواب خروسی را بدهد، روباهی رسیده بود پای درختی و از آنجا که دفعه قبل، هیچ برخورد قضائی (یا غذایی) با او نشده بود، لذا دوباره شروع کرد همان شعر قبلی را خواندن که: گر خوش آواز بودی و خوشخوان، من همونم که دفعه پیش، یک حلب لب به لب پُر از پنیر بهت دادم، یه دهن آواز بخون تا نبودی بهتر از تو در مرغان!

روزی روزگاری، خروسی و زاغی بر شاخه درختی نشسته بودند در راهی، که از آن می گذشت روباهی. ولی نه هر روباهی! بلکه همان روباهی که در فارسی دوم ابتدایی، سر زاغی را کلاه گشاد گذاشته بود و پنیرش را خورده بود. خلاصه، هرچی خروسی درددل می کرد، زاغی هیچ جوابی نمی داد. نه اینکه زاغی بی ادب بود یا خدای نکرده ناتوان جسمی - حرکتی، نه! زاغی طفلک یک قالب بزرگ پنی لیقوان توی منقارش داشت و نمی توانست حرف بزند. تا روباهی پای درخت برسد، خروسی کلافه شد و به زاغی گفت: بابا اون پنیرو بگیر



دیالوگ های حدسی!

رونالدو: ای جان! یه خونه و یه عالمه نگهبان هم بهم دادن. سعودی: هه! بیچاره آگه گل نزنه سپردیم همون نگهبانا خاشقچی خاشقچپش کنن.

امین میمندیان

مدیر النصر: معادل ۵۰۰ میلیون یورو شیر پرچرب به آقای رونالدو پرداخت شد.

رونالدو: بی زحمت شیرش لافنتوس نداشته باشه

امین شفیعی

رونالدو: از اون عباها که گیر مسی اومد به منم می دین؟ رئیس: اون جام جهانی رو برد که گیرش اومد ولی تو قول بده پسر گلی باشی ما بهت دکل نقتی هم می دیم

علی شهبازی

رونالدو: چطور بگم این قرارداد فقط واسه پول نبوده؟ رئیس النصر: خب بگو واسه فلوس بوده. الخخخخخخخ.

علیرضا عبدی